

## چکیده

اگر انسان بخواهد به سوی خداوند راهی پیدا کند باید اولاً خودش را از صفات رذیله پاک گرداند ثانیاً خود را به صفات انسانی آراسته کند و در نهایت به کمالات انسانی نائل گردد. برای رسیدن به این مقام، انسان باید الگو و مقتدایی داشته باشد، الگویی که خداوند او را تعیین کرده و مظهر اتم و اکمل خداوند باشد و این الگو حضرات معصومین اند که صفات فعل خداوند در آن ها بروز کرده است. با این که همه ی این چهارده نور مقدس نور واحد هستند اما به اقتضای زمانشان بعضی از این بزرگواران، بعضی از صفاتشان بیشتر بروز کرده تا آن جایی که مردم، بیشتر آن امام را به آن صفت می شناسند. مثلاً امام رضا به صفت رضا و رئوف معروفند. پس واجب است که اولاً: امام را آن طوری که شایسته است بشناسیم و ثانیاً: به او اقتدا کنیم و او را در همه ی کارهای خویش الگو قرار دهیم.

زندگانی امام رضا: امام هشتم، علی بن موسی الرضا فرزند موسی بن جعفر در یازدهم ذی قعدة سال ۱۴۸ در مدینه به دنیا آمد. مادر آن حضرت تکتم نام داشت وی از اشراف و بزرگ زادگان عجم بود و از برترین زنان زمان خود و از خردمندترین و متدین ترین و با ادب ترین زنان آن روزگار بوده است.

بعضی از القاب امام هشتم: رضا، فاضل، رضی، قره عین المومنین، غیظ المجتهدین، عالم آل محمد و غوث الهفان به معنای فریاد رس در ماندگان است. حضرت جواد فرمود: ((...خداوند پدرم را رضا نامید به این علت که او مرضی و پسندیده ی خدا در آسمان و مرضی رسول او و ائمه ی بعد از آن حضرت در زمین بود. و فرمودند مخالفین از دشمنان ما (یعنی اهل بیت) از پدرم راضی و او را پذیرفته بودند، همچنان که دوستان و شیعیان او را پذیرفته و از او راضی بودند.

تعداد فرزندان حضرت: در اینجا دو قول وجود دارد: اول: فرمایش شیخ مفید در کتاب ارشادش ((حضرت رضا

هنگام شهادتش فرزندی که ما از آن آگاه باشیم به غیر از امام جواد نداشته است))

ولی بزرگان علمای اسلامی قول شیخ مفید را نپذیرفته اند و به آن چند جواب داده اند. جواب اول: بنای شیخ مفید در این کتاب بر اختصار است شیخ مفید در این کتاب مختصری از اخبار را به فراخور حال آورده است و تمام موارد مربوط به آن را نقل نکرده از جمله آن ها همین مطلب مورد بحث ماست جواب دوم: ممکن است آن حضرت فرزندان دیگری داشته است که قبل از شهادت امام رضا یا به شهادت رسیده اند و یا به اجل طبیعی خود از دنیا رفته اند. جواب سوم: شیخ مفید به طور قطع و یقین این مطلب را نگفته بلکه نفی علم از خودش نموده است. و این کلام شیخ مفید منافات ندارد با این که دانشمندان دیگر اسلامی بر اثر تفحص بیشتر برای امام رضا غیر از امام جواد فرزندان دیگری را پیدا کرده باشند جواب چهارم: کنیه ی مشهور امام رضا ابو الحسن است، اگر امام رضا غیر از امام جواد فرزندان دیگری نداشته است باید این کنیه غلط باشد. جواب پنجم: آن چیزی است که از اقوال مورخین و علمای بزرگ اسلامی نقل می گردد و بنابر آن حضرت رضا دارای چندین فرزند پسر و یک دختر بوده است.

فرزندان حضرت: در بسیاری از کتب شیعه تصریح شده که امام رضا فرزندان دیگری نیز غیر از امام جواد داشته اند. حضرت دارای ۵ پسر به نام های کامام جواد، حسن، جعفر، ابراهیم، حسین و فاطمه می باشند.

۱- امام جواد: امام نهم شیعیان می باشد نام مادر ایشان سبیکه نوبیه است تولد ایشان در شب دهم ماه رجب است و شهادتش در آخر ماه ذی القعدة. مدفن نورانی اش شهر مقدس کاظمین می باشد. ۲- امام زاده حسین: حرم ایشان در قزوین است ۳- امامزاده جعفر: ایشان معروف به شاه کرم بوده و مزار ایشان واقع در جاده فرود گاه بین المللی اصفهان است. ۴- امامزاده حسن: ایشان در میان باغ بزرگی در روستای برج زیدان مدفون است. ۵- امامزاده ابراهیم: طبق قولی مزار ایشان در قوچان و طبق قولی در شهر شاهرود است. ۶- حضرت فاطمه: از فرزندان امام

رضا می باشد که احادیث اخلاقی و اعتقادی متعددی را از پدر خود یا معصومین دیگر نقل می کند. که از جمله این احادیث حدیث منزلت و حدیث غدیر و احادیث فاطمیات می باشد که بعضا شیخ صدوق در عیون اخبار الرضا و علامه مجلسی در کتاب بحار نقل کرده اند. (این احادیث را فاطمیات می نامند زیرا راویان آن جز یکی دو نفر همه فاطمه نام داشته اند. از جمله ی این احادیث حدیث معراج، حدیث شهید بودن محبان آل محمد، حدیث غدیر و حدیث منزلت می باشد.)

فرزندان حضرت رضا از دیدگاه علم رجال و حدیث: ۱-روایت صحیح بزنطی: یکی از مهم ترین و قاطع ترین دلیل بر تعدد فرزندان حضرت رضا صحیح بزنطی است که هیچ دلیلی نمی تواند با آن معارضه کند. ابو جعفر احمد بن محمد بن نصر بزنطی از بزرگان علماء شیعه و از اصحاب حضرت کاظم و حضرت رضا و حضرت جواد و از خواص و صاحب سر آن بزرگواران می باشد. در مقام او همین بس که علماء رجال درباره ی او گفته اند: او در نزد امام رضا و امام جواد از منزلت بزرگی برخوردار بود. این عالم می فرماید: به امام رضا عرض کردم من از حضرت کاظم از جانشین آن حضرت سوال کردم آن بزرگوار شما را معرفی کردند؛ و در سال های قبل که شما فرزندی نداشتید از شما در باره ی امام بعد از خودتان سوال کردم فرمودید: برای من فرزندی خواهد بود که او بعد از من، امام شما می باشد اکنون که خداوند دو پسر به شما عنایت فرموده کدام یک از آن دو جانشین شما خواهد شد. حضرت فرمود: هنوز وقت جواب دادن نرسیده این حدیث از جهت سند و دلالت بسیار قوی و روشن است و دلیل بر تعدد فرزندان امام رضا می باشد

احادیث تک فرزندی امام رضا: در این جا به یک مورد از این روایات اشاره می کنیم: روایت حنان بن سدير صيرفي: حضرت امام رضا در جواب حنان فرمودند: من در آینده دارای یک فرزند خواهم شد و خداوند از آن یک فرزند نسل مرا در روی زمین زیاد می گرداند.

جواب حدیث: یکی این که راوی این حدیث یعنی حنان بنابر نوشته ی اساتید علم رجال از گروه واقفیه و هفت امامی بوده است و امامت حضرت رضا را قبول نداشته و سعی داشته تا آن حضرت را ناقص و ابتر معرفی کند و دیگر این که این حدیث با صحیحہ بزنطی تعارض دارد و مطابق علم رجال صحیحہ بر روایت حنان تقدم دارد. نتیجه: حضرت رضا دارای فرزندان متعددی بوده و فرزند آن حضرت منحصر به امام جواد نبوده ولی چون نسل آن بزرگوار از طریق امام جواد باقی مانده، این امر سبب شده که بعضی گمان کنند که حضرت به غیر از امام جواد فرزند دیگری نداشته است.

### زندگانی امام علی بن موسی الرضا (ع)

امام هشتم شیعیان، حضرت علی بن موسی الرضا- (ع)- برطبق قول مشهور در تاریخ ۱۱ ذی قعدة سال ۱۴۸ و بنا به قول دیگری ۱۱ ذیحجه در مدینه چشم به جهان گشودند. جد بزرگوارشان امام صادق (ع) به فرزندشان، امام کاظم- علیه السلام- اشاره نموده، فرمودند: "خداوند عز و جل، دادرش و فریادرس این امت است و نور و فهم و حکم این امت را که بهترین مولود است از صلب او بیرون خواهد آورد". . . .

نام شریف آن حضرت، "علی"، کنیه ایشان "ابوالحسن" و القاب شریفش "رضا"، "صابر"، "فاضل"،

"رضی"، و "وفی" بوده است که "رضا" از همه معروفتر است. مادر آن حضرت، اسامی متعددی داشتند، از جمله: تکتیم، نجمه، سمانه، اروی و امالبنین.

حضرت رضا (ع) به علم و دانش معروف و مشهور بودند. مأمون، خلیفه عباسی، مجالس متعددی با حضور فقها، متکلمین و علمای ادیان مختلف تشکیل می داد تا با آن امام مناظره کنند و ایشان که از آبشخور وحی، سیراب و

دروازه شهر علم و حکمت نبوی بودند، بر همگی غالب می‌آمدند و همگان به قصور فهم و دانش خویش در برابر این دریای بی‌پایان اعتراف می‌نمودند. امام صادق (ع) - مکررا به فرزندشان امام کاظم (ع) - می‌فرمودند: "عالم آل محمد در صلب تو است ای کاش من، او را در کت می‌کردم! او همانام امیرالمؤمنین، علی (ع) - است."

از جمله خصوصیات اخلاقی آن حضرت این است که ایشان هیچ گاه سخنی را قطع نمی‌کردند. در حضور دیگران پای خود را دراز نمی‌کردند و هیچ گاه آب دهان بر زمین نمی‌انداختند و چون سفره غذا را می‌گسترانند، با تمام غلامان خود بر سر سفره حاضر می‌شدند و غذا می‌خوردند و از هر غذایی که در سفره بود، بهترین قسمت آن را جدا کرده، برای مستمندان می‌فرستادند. بسیار صدقه می‌دادند و این کار را بیشتر اوقات در تاریکی شب به انجام می‌رساندند.

مأمون، خلیفه عباسی، همچون اسلاف پیشینش، اهل بیت پیامبر (ع) - را بزرگترین مانع حکومت خود می‌دانست. لذا در صدد مهار کردن این خطر عظیم برآمد، ولی نه به روش پیشینیان که همواره از راه زور وارد می‌شدند و با سیاستی ماهرانه، امام را به خراسان طلبید. ابتدا خواست خود را از خلافت عزل کند و امام را به این مقام منصوب کند. تا هم مقام خلافت را (که منصبی الهی است) پایین آورد منصبی دنیایی وانمود سازد. و در نظر مردم پست جلوه دهد و همچنین وانمود کند که لازم نیست خلیفه را پیامبر و ائمه (ص) از جانب خداوند معرفی کنند، بلکه او نیز می‌تواند چنین کند و امام را نیز طالب حکومت معرفی کند. همچنین او قصد داشت شورشهایی را که در اطراف مملکت اسلامی توسط سادات رهبری می‌شد خاموش سازد زیرا اگر بزرگ خاندان تشیع و رهبر آنان با حکومت سازش می‌کرد، بقیه نیز مهر سکوت بر لب می‌زدند. امام در پاسخ درخواست وی فرمود: "اگر خلافت را خداوند برای تو قرار داده است، جایز نیست آن را به دیگری واگذار کنی و اگر خلافت از آن تو نیست، پس نمی‌توانی تفویض کنی." مأمون با شدت هر چه تمامتر اصرار می‌کرد و

سعی داشت امام را به قبول این امر وادار کند، ولی آن حضرت نمی‌پذیرفتند. سرانجام مأمون گفت: "اگر خلافت را نمی‌پذیری، پس ولایتعهدی مرا بپذیر!" بین امام و مأمون سخنانی رد و بدل شد و امام به مأمون فرمود: "من می‌دانم غرض تو چیست." مأمون گفت: "غرض من چیست؟" فرمود: "تو می‌خواهی به مردم وانمود کنی که علی بن موسی الرضا دنیا را ترک نکرده بود، بلکه دنیا او را ترک کرده بود و اکنون که توانست به دنیا دست یابد، ولایتعهدی را قبول کرد." مأمون گفت: "شما پیوسته سخنان ناگوار می‌گویید و از قدرت و خشم من در امان مانده‌ای. به خدا قسم، اگر ولایتعهدی را نپذیری، گردنت را می‌زنم!" امام فرمود: "خداوند نفرموده است که من خود را به هلاکت افکنم و اگر مجبور باشم، قبول می‌کنم، به شرطی که کسی را عزل و نصب نکنم و هیچ رسم و سنتی را بر هم نزنم و قانون جدیدی وضع نکنم و تنها از دور بر امر خلافت نظر کنم." و مأمون پذیرفت. این واقعه در روز پنجم رمضان رخ داد و روز بعد مأمون از اطرافیان و مردم برای ایشان بیعت گرفت و از آن پس خطیبان و سخنرانان نام امام رضا (ع) را در سخنرانیها با عنوان "ولیعهد مسلمین" ذکر می‌کردند. همچنین مأمون دختر خود "ام حبیب" را به ازدواج امام و دختر دیگرش "ام الفضل" را به ازدواج امام جواد - (ع) - درآورد و بین خود و ایشان قرابت برقرار کرد.

پس از اتمام ماه مبارک رمضان، مأمون تصمیم گرفت که نماز عید فطر را امام رضا - علیه السلام - برگزار کنند. لذا درخواست خود را مطرح کرد. حضرت فرمودند: "من ولایتعهدی را قبول کردم بشرط آنکه در امور مداخله نکنم." اما مأمون پاسخ داد: "غرض من آن است که مردم، فضل شما را بشناسند و ولایتعهدیتان مستحکم شود." اصرار امام سودی نداشت، زیرا مردم نیز خواهان اقامه نماز توسط حضرت شدند، لذا امام فرمودند: "نماز عید را به همان روشی خواهم خواند که جدم رسول خدا و امیرالمؤمنین می‌خواندند." مأمون نیز پذیرفت. حضرت غسل کردند، و عمامهای سفید بر سر بستند، درحالی که یک طرف آن را در میان سینه خود و طرف دیگر را بین دو کتف انداخته بودند، عطر استعمال کردند و با عصا به راه افتادند و به غلامان امر کردند که هر عملی را

که ایشان انجام می‌دهند، تکرار کنند. امام جامه‌های خود را تا نصف ساق بالا زده، با پای برهنه به راه افتادند و پس از اندکی حرکت، سر به سوی آسمان بلند کردند و تکبیر گفتند و به دنبال آن همگان نیز چنین کردند.

امرای لشکر که این حالت معنوی را مشاهده کردند، از اسبها پیاده شده، با پای برهنه به دنبال حضرت حرکت کردند. کار به جایی رسید که تمام مردم شهر در حالی که می‌گریستند به دنبال فرزند پیامبر (ص) به راه افتادند. این کار، یک اقبال عمومی به طرف امام - علیه السلام - و ضربهای خطرناک بر پیکر مأمون بود. او سخت به وحشت افتاد و با بهانه‌جویی و عذر تراشی، امام را از بین راه بازگرداند و امامت را شخص دیگری عهده‌دار شد.

نفوذ معنوی امام چنان عظیم بود که نقشه‌های شوم مأمون نقش بر آب شد و نتوانست نتیجه‌های مطلوب از عمل خود بگیرد. لذا تصمیم گرفت آن حضرت را به شهادت برساند. امام هنگام ورود به خراسان به منزل "حمید بن قحطبه" وارد شدند و محل قبر خود را مشخص ساختند. حضرت به "ابوالصلت" - یکی از اصحاب خود - فرمودند: "مأمون مرا شهید خواهد کرد و می‌خواهد قبر پدرش را قبله قبر من قرار دهد (یعنی مرا طوری دفن کند که روی من به طرف قبر او باشد)، ولی سنگ بزرگی در آن محل است که کسی نخواهد توانست آن را بشکند...". آنگاه کیفیت حفر قبر خود را برای وی توضیح دادند.

مأمون آن حضرت را با انگور مسموم و بنا به روایتی، با انار مسموم کرده، به شهادت رساند. در تاریخ شهادت آن حضرت اختلاف است. بعضی ۱۴ و بعضی ۱۷ و بعضی روز آخر ماه صفر سال ۲۰۳ و بعضی ۲۳ ذیقعد را تاریخ شهادت ایشان دانسته‌اند.

### حدیثی از آن حضرت:

امام در راه سفر خود به خراسان، وارد نیشابور شدند. عده بسیار زیادی دور حضرت را گرفتند و از ایشان طلب حدیث کردند. حضرت از پدرشان حضرت کاظم (ع) -، از پدرشان امام جعفر صادق (ع)، از امام محمد باقر

(ع)، از امام زین العابدین (ع)، از امام حسین (ع) از علی بن ابی طالب (ع)، از رسول خدا- (ص)- (نقل فرمودند که جبرئیل به آن حضرت عرض کرد: "خداوند می‌فرماید: کلمه لا إله إلا الله حصنی. فمن دخل حصنی، أمن من عذابی : کلمه لا إله إلا الله قلعه من است و هر کس داخل قلعه من شود، از عذابم در امان است." (برطبق برخی نقلها پس از لختی درنگ، فرمود: بشروطها و أنا من شروطها: این امر شروطی دارد و من -یعنی پذیرش ولایت من - از جمله آن شروط هستم.

### حکومت و سیاست در سیره امام رضا (ع)

آن چه در حیات سیاسی امام هشتم (ع) قابل توجه و دقت است، مسئله ی خلافت و ولایتعهدی است که از طرف مأمون الرشید خلیفه عباسی به آن حضرت پیشنهاد شد و آن حضرت از پذیرفتن خلافت سرباز زد، و ولایتعهدی مأمون را به کراهت پذیرفت.

داستان آن به اختصار به روایت ابوصلت هروی چنین است: وی می گوید: در مرو، خدمت امام رضا (ع) بودم و مأمون به آن حضرت گفت: ای فرزند رسول خدا (ص) فضیلت، علم، زهد؛ پارسایی و عبادت تو را می دانم، و تو را در امر خلافت از خود شایسته تر می دانم، می خواهم خود را از خلافت عزل کنم و به تو بسپارم و به تو بیعت نمایم. امام (ع) فرمود:

<اگر خلافت را خدا برای تو قرار داد، روا نیست لباسی را که خدا در قامت تو راست کرد، بیرون کنی و به دیگران بدهی، و اگر از آن تو نیست چگونه آن را به من می سپاری؟ >



مأمون گفت:

<چاره ی نداری جز آن که بپذیری.>!

امام (ع) فرمود :

<هرگز این کار را نکنم ، مأمون بالاخره از اصرار خود ناامید گردید.>

مأمون گفت :

<وقتی که خلافت را قبول نمی کنی ، پس ولایتعهدی مرا قبول کن .>

امام رضا (ع) فرمود :

<پدرم از پدرانیش روایت کرد که من قبل از تو می میرم و با زهر شهید می شوم .>

مأمون اصرار کرد و امام (ع) اباء و ورزید، تا آن که مأمون امام را تهدید کرد که اگر ولایتعهدی مرا نپذیری ، گردنت را می زنم ، امام (ع) قبول کرد به این شرط که عزل و نصب نکند، و عملاً کاری را انجام ندهد، و سنت و شیوه ای را تغییر ندهد، و از دوربه حیث یک مشاور باشد، و مأمون با این شرط موافقت کرد .

این جا جای این پرسش است در صورتی که امامان شیعه ولایت و حکومت را حق خود می دانستند و برای بدست گرفتن قدرت سیاسی تلاش می کردند، پس چرا وقتی که مأمون خلافت را به آن حضرت پیشنهاد می کند، حضرت از قبول آن امتناع می ورزد؟ و ولایتعهدی را با اکراه می پذیرد و شرط می کند که در امور مملکتی دخالت نکند؟

بی تردید که خلافت و ولایتعهدی امر عظیمی بود که دل ها بخاطر آن افسوس می خورد، و برای انسان های آزمند، چه آرزوی بالاتر از این منصب است که حاکمیت بر همه ی جهان اسلام را پیدا نماید، و در هر جمعه و جماعات و منابر او از یاد شود، خصوصاً علویون که در عصر بنی امیه و بنی عباس برای بدست گرفتن زمام حکومت در حال شورش و انقلاب بودند، ولی هم اکنون که خلافت اسلامی دو دستی به سید و آقای آن ها تقدیم می شود، چگونه از پذیرفتن آن سرباز می زنند؟

این وضعیت شک و سؤال را در دل ها بر می انگیزد، در حالی که همه ی مردم به اعلیت ، اورعیت ، افضلیت و شایستگی امام برای خلافت اذعان داشتند، خصوصاً شیعه ها که امام را معصوم می دانستند، خصوصاً وقتی مأمون خلافت را پیشنهاد کرد، برای عامه ی مردم ثابت شد که امام از هر کسی سزاوارتر به خلافت است . پس حتماً در پشت پرده رازها و رمزهایی است که امام (ع) آن را می داند و مردم نمی دانند. تحلیل این قضیه درایت سیاسی امام (ع) را به خوبی روشن می کند، که آن حضرت با شیوه ی که در پیش گرفت ، مأمون را که دارای نبوغ سیاسی بی نظیری بود، کاملاً شکست داد، و تمامی نقشه های سیاسی او را نقش بر آب کرد، تا آن که مأمون آن حضرت را به شهادت رساند.

جای این پرسش هم هست که مأمون چرا خلافت و ولایتعهدی را برای امام هشتم (ع) پیشنهاد کرد؟ آیا این پیشنهاد صورت واقع را داشت یا یک بازی سیاسی بود که مأمون می خواست از آن برای استحکام پایه های حکومت خود بهره گیری نماید؟

آیا بنی عباس که همه ی شورش های علیه خود را سرکوب کردند، ابومسلم خراسانی را که برای استقرار و استحکام حاکمیت آن ها ششصد هزار نفر را بخاک و خون کشیده ، از دم تیغ گذرانند و با خاندان برمک چه کرد، امکان دارد که با اخلاص و صداقت دست از خلافت بردارند؟

مأمون که به خاطر مسئله ی خلافت با برادرش امین جنگ داشت ، آیا قابل باور است که یکسره دست از همه ی امتیازات بردارد، و از اداره ی امور مملکت منصرف شود و به گوشه ی بنشیند و به کارهای شخصی خود بپردازد؟ پی بردن به عمق قضیه ایجاب می کند که اولاً منظور و هدف مأمون را از پیشنهاد خلافت و ولایتعهدی بدانیم ، وانگهی عکس العمل امام رضا (ع) را :

اما اول : هدف و منظور مأمون را باید از خود او بشنویم ، عده ی از عباسیان و دیگر پیروان مأمون بدو گفتند: ای امیرالمؤمنین (ع) چرا می خواهی که افتخار عظیم خلافت را از خاندان بنی عباس خارج کرده و به خاندان علی (ع) ( برگردانی ؟

با این کار خود مقام علی ابن موسی (ع) را بالا بردی و مقام خودت را پایین آوردی ، و خود را به تباهی افکندی ؟ آیا هیچ کسی نسبت بخودش و حکومتش مانند تو جنایت می کند؟ مأمون گفت : به چند دلیل دست به این عمل زدم :

۱ **قد کان هذا الرجل مستتراً عنا یدعوا الی نفسه ، فاردنا نجعله ولی عهدنا لیکون دعائه لنا .** یعنی > : این مرد بشکل پنهانی مردم را بسوی خود می خواند؛ و من او را ولیعهد خود کردم تا مردم را به سوی من دعوت نماید . > مأمون می خواست با آوردن امام (ع) در تشکیلات عباسیان ، فعالیت های آن حضرت را محدود کند، تا امام نه برای خود بلکه برای خلافت از مردم دعوت کند، و این استقلال آل علی را از بین می برد.

۲ **ولیعترف بالملک و الخلافة لنا .** یعنی > : تا بحکومت و خلافت ما اعتراف نماید . > قبول ولایتعهدی و راه یافتن [۵] امام هشتم (ع) در دستگاه خلافت ، از دیدگاه عامه ی مردم ، اعتراف به مشروعیت حکومت بنی عباس بود و این امتیاز بزرگ برای آن ها بود و در این صورت مخالفت ها و مخاصمت های علویان ، خودبخود بنفع عباسیان حل می شد.

۳ و لیعتقد فیہ المفتونون به انه لیس مما ادعی فی قلیل ولا کثیر . یعنی > : تا شیفتگانش از وی روی گردان شوند، و باور کنند که او آنچنان که ادعا داشت، نه کم و نه زیاد هیچ ندارد . > مأمون می خواست با تحمیل ولایتعهدی از مقام و منزلت معنوی امام (ع) کاسته شود، و حضرت رضا (ع) از نفوذ کلام بماند، و از چشم اطرافیانش ساقط شود، و دیگر کسی او را به عنوان یک چهره ی مقدس و منزّه شناسد، و در نتیجه اعتقاد مردم نسبت به آن حضرت ضعیف شده و اعتمادشان سلب گردد، چه خلافت از نظر مردم نوعی آلودگی تلقی می شد، و وارد ساختن یک انسان مذهب در آن، باعث تنزل و سقوط اجتماعی او می گردید، از این جهت بود که به آن حضرت اعتراض کردند، و حضرت فرمود: قد علم الله کراهتی .

۴ و قد خشینا ان ترکناه علی تلک الحال ان یتفق علینا منه ما لانسده و یأتی علینا منه ما لا نطيقه . یعنی : > < ترسیدم از آن که اگر او را بحالش واگذارم، چنان رخنه ی در کار ما پدید آورد که نتوانم آن را سد کنم، و چنان مشکل برای ما خلق کند که تاب نیاورم . > با این روش می توانست فعالیت های امام را زیر نظر بگیرد، از این رو، مراقبان و محافظان زیاد بر او گماشته بود، تا اخبار امام رضا (ع) را به سوی برسانند . > و الا ان اذا فعلنا به ما فعلنا و اخطئنا فی امره بما اخطائنا و اشرفنا من الهلاک بالثویه به علی ما اشرفنا، فلیس یجوز التهاون فی امره، و لکننا نحتاج ان نضع منه قلیلاً قلیلاً حتی نصوره عند الرعیۃ بصورة من لا یتحق لهذا الامر، ثم ندبر فیہ بما یحسم علینا مواد بلائه .

یعنی > : حال که در کار خود مرتکب خطا شده و خود را با بزرگ کردن او، در لبه ی پرتگاه قرار داده ام، نباید درباره وی سهل انگاری کنیم، بدین جهت باید کم کم از شخصیت و عظمت او بکاهیم، تا او را پیش مردم بصورتی درآوریم که از نظر آن ها شایستگی خلافت را نداشته باشد، سپس درباره ی وی چنان چاره اندیشی کنیم که از خطرات او که ممکن است متوجه ما شود، جلوگیری کرده باشیم ۵ . > خاموش ساختن شعله های خشم و اعتراض مخالفین خصوصاً علویان، و وانمود ساختن علاقه و محبت خود نسبت به آل علی (ع)

( برای جلب حمایت علویان هدف دیگر مأمون بود. زیرا شعله های جنگی که بین امین و مأمون بر سر خلافت برافروخته شده بود، اکثریت عباسی ها و شیعیان از امین پشتیبانی می کردند، خصوصاً مخالفت شیعیان خراسان که بیشتر نابودی مأمون را تهدید می کرد، و شورش های دیگری در کوفه و بصره و مدینه و مکه ، علیه مأمون محسوس بود، مأمون این وضعیت را که درک کرد، هیچ وسیله ای که برای بقای حکومت او نافع باشد ندید، جز آن که تظاهر به شیعی بودن کند، بدین سبب امام را به قبول ولایتعهدی مجبور کرد و مردم را به دوستی او می خواند و پول رسمی را بنام او سکه می زد و بدین وسیله شعله های خشم مردم را فرو می نشاند. و خود می گفت: < ما ظننت ان احداً من آل ابيطالب يخافني بعد ما عملته بالرضا > یعنی: < گمان نمی کنم بعد از آن که رضا را ولیعهد خود قرار دادم ، از احدی از آل ابوطالب بترسم > ۱.

### عکس العمل امام هشتم (ع)

مأمون از امام (ع) دعوت کرد که با خانواده و دوستان خود بیاید، تا وانمود سازد که پیشنهاد خلافت به او امر جدی است ، و طبیعت قضیه یعنی تسلیم شدن حکومت اقتضاء دارد که امام در مرو، دیر بنماند، پس باید با خاندانش باشد، اما امام (ع) تنها آمد، و چنین رفتاری بی تردید می توانست کسانی را که از مسایل سیاسی آگاهی داشتند، بخصوص شیعیان را که در ارتباط مستقیم با امام بودند، متوجه سازد که اما اجباراً این مسافرت را پذیرفته است ۲.

امام (ع) با علم و آگاهی مخصوصی که داشت ، تاکتیک های مأمون را می دانست که مأمون فقط برای استقرار پایه های حکومت خود او را می خواهد اما همین که حکومت او استحکام یابد، مأمون کار خود را می کند، لذا از قبولی پیشنهاد خلافت سرباز زد، و قبولی و ولایتعهدی ماه ها بطول انجامید تا آن که امام تهدید شد و از روی اکراه و اجبار آن را پذیرفت . ریان می گوید: بر امام رضا (ع) وارد شدم و گفتم: یا بن رسول الله (ع) مردم می گویند: تو با این زهد و تقوا چرا ولایتعهدی مأمون را قبول کردی ؟ حضرت فرمود: خدا می داند خوش نداشتم

، ولی خود را در معرض قتل می دیدم پس قبول کردم وای بر این ها مگر نمی دانند که یوسف نبی که فرستاده خدا بود، وقتی که مضطر شد، تسلط بر دارایی مملکت را برای خود پیشنهاد کرد و گفت: < اجعلنی علی خزائن الارض انی حفیظ علیم ۳. >

مأمون برخلاف شرطی که از امام قبول کرده بود، می کوشید که امام (ع) را در صحنه بکشاند، و از او برای خاموش کردن غائله ها بنفع خود استفاده نماید، و امام (ع) شرط را به یاد او می آورد. مأمون از امام (ع) خواست که نامه ی به دوستانش که کار را بر مأمون سخت کرده بودند، بنویسد و آنان را به آرامش بخواند، امام (ع) فرمود: من شرط کرده بودم که در امور مداخله نکنم ، و ازروزی که ولایتعهدی را پذیرفته ام چیزی بر نعمتم افزوده نگشته است .

قبولاندن این شرط همه ی فرصت های مأمون را از بین برد، و به هدف هایی که می خواست به آن برسد، نرسید .

مأمون می خواست امام (ع) را در کارهای خود شریک نماید، و امام با عدم قبولی مسؤولیت ، وضعیت ناهنجاری را که محصول دو قرن بود، پذیرفت ۴.

امام (ع) در نیشابور در برابر ازدحام عظیمی ، حدیثی را که سلسله ی سند آن را به پیامبر می رساند، خواند، و در آن توحید را که اساس عقیده و حیات است ، مطرح کرد و خود را بعنوان شرط توحید مطرح نمود، و با این گفتار مشروعیت حکومت بنی عباس را زیر سؤال برد، و این ضربه ی بزرگ دیگری بود که به مأمون وارد می شد، زیرا منظور از این شروط که موجب تمامیت توحید است ، نه خلافت است و نه ولایتعهدی ، چون تا هنوز امام این منصب را بعهدہ نگرفته است ، بلکه منظور از این شرط امامت و ولایت است ۵.

امام رضا (ع) فرمود :

<مأمون چیزی به من نداده است و آن چه را به من پیشنهاد می کند حق من است ۶>

در کیفیت بیعت ، اثبات کرد که مأمون که خود را امیرالمؤمنین و خلیفه ی رسول الله می داند، تازه جاهل به احکام است حتی عقد آن چه را به امام سپرده است ، نمی داند. و امام در این مجلس بزرگ دست خود را طوری گرفت که پشت دست طرف خودش باشد و روی دستش طرف مردم ، مأمون گفت : دست را دراز کن تا مردم بیعت کنند، حضرت فرمود: جدم رسول خدا (ص) این چنین بیعت می گرفت ، پس مردم بیعت کردند. و قال الناس کیف يستحق الامامة من لا يعرف عقد البيعة. کسی که عقد بیعت را نمی داند چگونه مستحق امامت باشد؟ ۷

امام (ع) در وثیقه ی ولایتعهدی نوشت :

<ان الله يعلم خائنة الاعين و ما تخفى الصدور>

<خواست نظرها را متوجه بسازد که کار به خیانت علنی کشانده خواهد شد ۸>

این اقدام امام (ع) حقانیت امامت ائمه (ع) و بطلان خلافت خلفای پیشین را به اثبات رساند، و امام در خطبه اش فرمود :

<سپاس خدای را که برای ما آن چه را که مردم از بین برده بودند، حفظ کرد و آن چه را پست و بی مقدار کرده بودند، بالا برد، چنان چه هشتاد سال بر منبرهای کفر، مورد سب و سرزنش قرار گرفته بودیم ، فضایل و مناقب ما را از مردم پوشیده نگه داشتند، و اموال هنگفتی برای دروغ بستن به ما، به مردم داده بودند، و با تمام این احوال ، خدا برای ما جز بلندی نام نخواست ، و فضیلت ها را آشکار فرمود ۹>

و این فرموده ی امام (ع) که :

<امیرالمؤمنین که خدا او را در رفتن راه راست کمک کند و در استقامت امرش توفیق دهد، از حق ما آن چه دیگران انکار کرده بودند، به رسمیت شناخت و مرا به ولی عهدی برگزید، و اگر من پس از او زنده ماندم ، ریاست کل را بعهدہ خواهم داشت .>

گرفتن اعتراف است از مأمون به آن که خلافت حق اهل بیت است و یکی از نکات اصلی مسئله که امام (ع) آن را دنبال می کرد، همین موضوع بود ۱۰ .

مأمون با تشکیل جلسات علمی و دعوت فقها، متکلمین ، اهل حدیث و... از طرفی علم دوستی خود را وانمود می ساخت ، اما منظور اصلی او این بود که شاید مسئله ی مشکلی متوجه آن حضرت شده و او را از پاسخ ناتوان بسازد، و بدین وسیله او را بی اعتبار نماید، ولی نتیجه ی معکوس می داد، و برای همه ثابت شد که امام رضا(ع) سزاوارتر به خلافت است به جهت علم و فضلی که دارد تا آن که مأمون احساس خطر کرد و او را به فکر انداخت که امام (ع) نه تنها درد او را دواء نمی کند، بلکه اوضاع را علیه او تحریک می نماید، و این به شهادت آن حضرت منجر شد ۱۱.

و بالاخره امام علی ابن موسی الرضا (ع) در برابر پیشنهاد مأمون بیشتر از دو راه در پیش نداشت و آن این که یا باید خلافت را قبول و به رأی خود عمل می کرد و بما انزل الله حکم می نمود؛ و از لازمه ی آن این است که باید در کل نظام تغییرات بوجود بیاورد، و عناصر فاسد را بکلی از دستگاه عزل کرده و عناصر صالح به جای آن بگمارد، ولی تحقق این کار مشکل بود، زیرا شیعیان هر چند زیاد بودند، ولی آنچنان نیروی تعلیم دیده و وفاداری [۵] که بتوانند مسؤولیت ها را بپذیرند، و از عهده ی کشورداری خوب بیرون آیند، و در برابر



اعتشاشات و مخالفت های داخلی مقاومت نمایند، نبودند. زیرا مردم هر چند اهلیت (ع) را دوست داشتند، ولی کاملاً تربیت اسلامی صحیح نشده بودند، و از مردمی که در جو حکومت بنی امیه و بنی عباس تربیت شده و به فرهنگ آنان خو گرفته اند، نباید انتظار داشت که چنین اصلاحات ریشه داری را تحمل کرده و از حکم تخلف نمایند. بگذاریم از آن که پیشنهاد مأمون از روی صدق و اخلاص نبود، و تهدید بقتل شاهد آنست چه اگر کسی به امامت امام (ع) به راستی معتقد باشد، او را تهدید بقتل نمی کند و همچنین برگرداندن امام (ع) از نیمه راه و اجازه ندادن برای نماز عید.

راه دیگری که برای امام میسر بود، همین بود که از خلافت خود را سبک دوش نماید، و ولایتعهدی را بپذیرد با همین شروط که مطرح کردند و این اصولی ترین روشی بود که بازی های سیاسی مأمون را کاملاً خنثی نمود.

---

## پی نوشتها :

۱ بحارالانوار: مجلسی ، محمد باقر، ج ۴۸ ص ۱۳۴ به نقل از علل الشرایع و عیون اخبارالرضا.

۲ پیشین ، جعفریان ، ج ۲ ص ۷۶ به نقل از تاریخ الحكماء: ص ۲۲۱ حیات امام رضا (ع): ص ۲۲۲

۳ همان ، ج ۲ ص ۷۶ به نقل از عیون اخبارالرضا: ج ۲ ص ۱۵۱

۴ همان ، ج ۲ ص ۷۴ به نقل از عیون اخبارالرضا: ج ۲ ص ۱۶۸-۱۶۷

۵ شذرات سیاسیه من حیات الائمة (ع): شبر، حسن ، ص ۱۵۳ به نقل از بحار: ج ۴۹

۶ همان ، ج ۲ ص ۷۸ به نقل از اصول کافی: ج ۱ ص ۴۴۸ عیون اخبارالرضا (ع): ج ۲ ص ۲۱۹ چاپ

اعلمی ؛ اثبات الوصیه: ص ۲۰۳

۷ یوسف ۵۵

۸ پیشین ، مجلسی ، ج ۴۹ ص ۱۵۵ به نقل از کافی: ج ۸ ص ۱۵۱

۹ همان ، ص ۱۴۱ به نقل از عیون اخبار الرضا: ص ۱۵۴- ۱۵۱

۱۰ اشذرات سیاسیه من حیات الائمه (ع): ص ۱۶۷

۱۱ پیشین ، جعفریان ، ج ۲ به نقل از عیون اخبار الرضا: ج ۲ ص ۱۶۲، چاپ اعلمی.

---